اندیشه‌زنان

برداشتن حجاب یک جهاد فمنیستی است!

■ مریم اردوئی

جهاد به تلاش و مبارزه‌ای گفته می‌شود که برای دعوت به یک مکتب و بسط و گسترش آن انجام می‌گیرد. در گفتمان فمنیستی آنچه اساسی‌ترین جهاد زنانه قلمداد می‌شود، برداشتن حجاب است. (عصرا نومانی، روزنامه‌نگار هندی-امریکایی و نویسنده فمنیست نشریه القنطره). با توجه به معنای جهاد که در ابتدای متن به آن اشاره شد، باید دید این جهاد زنانه در خدمت بسط و گسترش کدام مکتب و بر مبنای کدام تفکر است؟ موج دوم فمنیسم زمانی به وقوع پیوست که دنیا شاهد حاکمیت امریکا بر نظام جهانی سرمایه‌داری و بسط و گسترش سرمایه‌داری سازمان‌یافته بود. (فمنیسم، نرگس درودگر، ص۵۸) ویل دورانت در کتاب لذت فلسفه می‌نویسد: «کارخانه‌داران که به فکر سود بیشتر خود بودند و اخلاقیات برای‌شان بی‌اهمیت بود، زنان را که کارگران ارزان‌تری بودند بر مردان سرکش سنگین‌قیمت ترجیح می‌دادند و آنان را هنگام استفاده از دستگاه‌های خطرناک به استفاده از لباس‌های تنگ و کوتاه وادار می‌کردند، به این ترتیب در جامعه صنعتی زن نیز صنعتی شد و مردانی که طالب حذف شرم و حیا بودند، به بهانه آزادی زن و در واقع برای سوءاستفاده بیشتر آنها را به عرصه فحشا کشاندند. این برهنگی اجباری زنان در کنار رواج فرهنگ مصرف‌گرایی، سرمایه‌داران را ترغیب کرد از جذابیت‌های جسمی زنان به عنوان وسیله لذت و سرگرمی برای کسب سود بیشتر و تجارت خود استفاده کنند.» اینگونه بود که زن به ابژه‌ای برای دامن زدن به مصرف بیشتر تبدیل شد.

چرایی ابژه شدن زن برای نظام سرمایه‌داری فارغ از جذابیت‌های تنانه زن را باید در دیدگاه فیلسوفان غربی به زن جست‌وجو کرد که به صورت گسترده در سنت فلسفی غرب وجود دارد؛ فلسفه‌ای که اصالت را به جنس مرد داده و همواره زنان را به منزله موجود درجه دوم، فروتر و طفیلی قلمداد کرده و او را به مثابه حیوانی می‌داند که برای خدمت به مرد آفریده شده است. به عنوان مثال پولس در رساله خود به قرنتیان می‌گوید: «مرد به جهت زن آفریده نشده، بلکه زن برای مرد.» از آکویناس فیلسوف مسیحی که معتقد بود مرد آغاز و سرانجام زن است نیز این جمله نقل شده: «زن حیوانی است که نه استوار است نه ثابت‌قدم» با صنعتی شدن غرب و نیاز سرمایه‌داری به کارگر ارزان این نگاه با شعار حمایت از حقوق زن، او را به عرصه اجتماع و از کار خانه به کار در کارخانه کشاند و به استخدام سرمایه‌سالاران درآورد، با حقوق کمتر و کار بیشتر. زنی که باید بیش از توانش کار می‌کرد تا مردان پولدارتر شوند. با بالا گرفتن کار رسانه و نیاز به تبلیغات بیشتر، زن تغییر کاربری داد و کالایی شد برای ترغیب مشتری، اما این‌بار جاذبه‌های جنسی زن در جامعه‌ای که با شتاب به سمت انقلاب جنسی پیش می‌رفت، ابزار پول‌سازی سرمایه‌داران شد؛ هر چه عریان‌تر پرطرفدارتر. در جامعه‌ای که شهوت حکمرانی می‌کرد (و می‌کند)، مصرف بیشتر تابعی از تحریک شهوت بیشتر شد و زن همان حیوان درجه دوم که باید خادم مرد می‌بود؛ بهترین ابزار. مکتب فمنیسم به اسم دفاع از حقوق زن قوام‌بخش چنین تفکری شد و زن را بیشتر اسیر هوای نفس زرسالاران کرد تا جایی که به اسم آزادی زن شعار آزادی جنسی سر داد و آزادی زنان برای هرگونه رابطه جنسی را از الزامات غلبه بر پدرسالاری دانست. (شولامیث فایراستون، فمنیست رادیکال امریکایی) فمنیسم مزورانه به زنان گفت هیچ‌گونه تفاوتی بین زنان و مردان وجود ندارد، اما در اصل تلاش کرد با اصالت دادن به ویژگی‌های مردانه، زنان را به مردان شبیه کند. بر مبنای چنین بینشی حجاب سمبل استبداد مذهبی و به صراحت اعلام شد «ما فقط مخالف حجاب اجباری نیستیم، مخالف حجاب اسلامی هستیم.»(آذر ماجدی، سخنرانی در بنیاد آزادی و اندیشه بیان)

اما نیمه دیگر این سکه را کمتر گفته‌اند و کمتر شنیده‌ایم. امروزه چنین نگاهی به زن صدای اعتراض اندیشمندان غربی را نیز درآورده است تا جایی که عریانی چنین اندیشه‌هایی را بارها فریاد زده‌اند و بر وجوب حیا و حجاب برای زنان صحه گذارده‌اند. وندی شلیت، نویسنده امریکایی در کتاب «بازگشت به عفاف» خود می‌نویسد: «در گذشته مردانی که به دنبال روابط جنسی راحت و دست‌یافتنی بودند، معمولاً سراغ زنان روسپی می‌رفتند، اما امروزه انتظار دارند بتوانند با همه زنان همانند روسپیان رفتار کنند، تنها تفاوت این است که هزینه‌ای هم نمی‌کنند.» سوزان اف.هاردینگ در نقد انقلاب جنسی می‌گوید: «انقلاب جنسی، زن‌ها را از قید عفت خلاص کرد ولی مفهوم قابل احترام بودن نادیده گرفته شد.»(فمنیسم داستان زندگی من نیست، الیزابت فاکس‌گنوز) جودیت میل، خبرنگار نیویورک تایمز در مقاله «زنان در آغوش اسلام، امنیتی تازه می‌یابند» با تأکید بر اینکه حضور زنان، به همراه حجاب در اجتماع سبب کاهش مزاحمت برای آنان می‌شود، آورده است: «پوشش حجاب، برای زن این امکان را فراهم ساخته که در شهرهای شلوغ بتواند به راحتی فعالیت کند و از مزاحمت مردان جوان در امان بماند. پیام غیرقابل تردید این لباس به اطرافیان این است که: این زن نجیب است، به او کار نداشته باشید.» مگی، نویسنده مقاله «هنر عفت» نیز می‌نویسد: «به آسانی نمی‌توان کاری کرد که مردها به عقاید و ارزش‌های شما توجه کنند، اما اگر اجازه ندهید ظاهر شما را زیاد ببینند، مجبور می‌شوند توجه خود را به باطن شما معطوف کنند.» اینها تنها چندین نمونه از نظرات اندیشمندان و نویسندگان غربی در موج بازگشت به عفافی بود که در غرب شکل گرفته است؛ موجی که سبب شد در سال ۲۰۱۷ یک‌سوم بودجه فدرال برای برنامه‌های آموزش سلامت جنسی نوجوانان، به آموزش خویشتنداری اختصاص و در سال ۲۰۲۱ به ۱۰۰میلیون دلار افزایش یابد.

تاریخ‌اندیشی

تجلی ساختاری نفس اماره و مبارزه امام حسین(ع) با آن

نهضتی که در پی مبارزه با ظلم و مظلومیت بود

■ سیدمیثم میرتاج‌الدینی

آخرین واحدی که می‌توانیم برای سرمنشأ بدی‌ها سراغ بگیریم، احتمالاً همان «نفسی» است که قرآن از آن به «اماره بالسوء» یاد می‌کند. همانی است که دروغ، غیبت، تهمت و تمسخر تجلی‌های آن در مقیاس فردی و جمعی هستند، اما این نفس قابلیت آن را دارد که در ساحت ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز جولان دهد، از این رو برخی همانند شهریار زرشناس نظام سرمایه‌داری را تجسم اقتصادی-اجتماعی نفس اماره می‌داند (آشنایی با نظام سرمایه‌داری، ص۲۵). بشلر هم در کتاب «خاستگاه‌های سرمایه‌داری» می‌نویسد: «جامعه غربی موجودی عجیب را که بورژوا نام داشت و فقط طالب سود بود، پدید آورد.» این بورژوای سودطلب نیز فراتر از تربیت یک یا گروهی از انسان‌ها و به مثابه یک ساختار تولیدکننده، نوعی تجلی همان نفس اماره است که البته در ضمن یک پیچیدگی به سوء و بدی منتهی می‌شود.

■■■

تاریخ همواره «عاشورای حسینی» را با این نگاه که کدام نفس اماره آن را رقم زده، کاویده است و در نهایت به اسامی افرادی چون یزید و عبیدالله‌بن‌زیاد و عمربن‌سعد در بالاترین سطح رسیده است که البته یارانی از جنس شمربن‌ذی‌الجوشن داشته‌اند.

این نوع تحلیل پاسخی است به این سؤال که «حسین‌بن‌علی را چه کسی کشت؟» و لکن ما سؤال دیگری داریم که «حسین‌بن‌علی را چه چیزی کشت؟».

اینجا فراتر از تجلی‌های انسانی نفس اماره باید سراغ جولان‌های ساختاری نفس اماره نیز برویم و بگوییم که چگونه یک ساختار می‌تواند جامعه‌ای را از اراده و عزم تهی و صرفاً درگیر شهوات کند، ولو موضوع این شهوت‌ها و خواستن‌ها امر مقدسی مانند اعتراض به ظلم و دعوت از امام برای اصلاح باشد.

به بیان ساده‌تر گاه ما سودای فتح قله‌های بلند موفقیت مانند دستیابی به بهترین ورزشکار جهان در یک رشته را در سر می‌پرورانیم و بسیار دوست داریم که به این درجه نائل شویم، لکن هیچ عزم و اراده‌ای در ما وجود ندارد تا بستری برای حرکت و تلاش در این راستا شود. به این نوع خواسته‌ها می‌توان «هوس» اطلاق کرد که در حد یک شهوت زودگذر مانده است و هرگز رفتاری برخاسته از یک عزم و اراده جدی به دنبال ندارد.

گاه برای یک جامعه اتفاقی می‌افتد که توان حرکت به سمت امور خواستنی خود ندارد که شهید صدر در کتاب امامان اهل بیت(ع) از این وضعیت به «مرگ اراده‌ها» یاد می‌کند. در این لحظه باید پرسید نفس اماره چه ساختاری ساخته و بر جامعه حاکم کرده که کوفه سال ۶۱ هجری صرفاً در حد هوس مبارزه با ظلم و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و شهوت همراهی با امام ماند و نتوانست عزمی جدی برای تحقق خواسته‌های قلبی خویش که مشروعیت لازم را داشتند، از خود نشان دهد؟

> امام حسین(ع) آنگاه که در مقام توضیح هدف خروج و قیام خویش است، طلب اصلاح امت جد خویش و امر به معروف و نهی از منکر به معنای اصلاح ساختارهای برآمده از نفس اماره امویان را مطرح می‌کند، سپس با امت بدون عزم مواجه می‌شود، خون خود را بذل کرده تا امت را از جهالت و حیرت ضلالت نجات بخشد

در پاسخ باید گفت استبداد سیاسی، اشرافیت اجتماعی، فساد اقتصادی و نهیلیسم عقیدتی تعبیراتی هستند که می‌توانند ما را در یافتن پاسخ کمک کنند.

■ **استبداد سیاسی**

امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۹۱ نهج‌البلاغه هنگام توصیف بنی‌امیه می‌فرماید: «و اصاب البلاء من ابصر فیها و اخطأ البلاء من عمی عنها» کسی که بتواند چشم خویش را بر رفتار امویان ببندد و به هر سو آنها خواستند رانده شود، می‌تواند جان سالم به در برد، وگرنه کسی که خود را به کوری نزده و در مسائل اظهار نظر کند، آسیب می‌بیند. به دیگر سخن در حکومت بنی‌امیه دانستن، فهمیدن، تحلیل کردن و ورود کردن اصلاحی، جرم است و این یعنی استبداد. تا جایی این وضعیت مستبدانه ادامه می‌یابد که اگر کسی می‌خواست وارد عرصه سیاست شود و در سطحی کلان کنشگری کند، باید سراسر اموی می‌شد. آن مجلسی که معاویه شکل داد تا در آن زیادبن‌ابیه را فرزند ابوسفیان جا بزند، در راستای همین خفقان و انسداد سیاسی قابل تحلیل است. (ر.ک: نویری، نهایه الارب، ج ۲۰، صص ۳۰۹- ۳۰۲، اخبارالطوال، ص ۲۶۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۶، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۱۰).

نتیجه چنین استبدادی در عرصه سیاست را امیرالمؤمنین(ع) اینگونه بیان می‌فرماید: «لایکون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه» یعنی امویان به ریاست قانع نمی‌شوند بلکه خود را ارباب و مردم را برده خود می‌کنند. اینگونه سرمنشأ هرگونه عزم و اراده‌ای در مردم خشکیده و آنها تابع محض فرامین امویان می‌شوند.

■ **اشرافیت اجتماعی**

پیامبر اکرم(ص) جامعه‌ای توحیدی ساخت و امتداد «لااله الاالله» را با «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» در سطح جامعه ترویج کرد، به گونه‌ای که «الرحمن» با توجه به معنای رحمت عامه‌اش، مستمسکی بود برای اهل ایمان تا نه خود را از دیگری بالاتر بدانند و نه دیگری برتری طلب را در فرادست امورات خویش بپذیرند، اما این جامعه توحیدی تدریجاً بعد از واگذاری حکومت در سقیفه به خلفا، به سمت طبقاتی شدن و ایجاد دو طیف فرادست و فرودست رفت. جامعه‌ای که در آن هرکس رزومه مسلمانی بیشتری داشت یا به پیامبر(ص) نزدیک بود، نصیب بیشتری از بیت‌المال و بهره‌های حکومتی داشت.

طبیعی بود که در چنین وضعیتی یک طبقه اشرافی پدید آمده که فرودستان جامعه را با نحوه زندگی خود تحقیر کند. ریخت و پاش و اسراف و تبذیر برخی از این آقازادگان، موالیان و بخش مهمی از مردم جامعه اسلامی را به صورت جمعی تحقیر می‌کرد. از بین بردن شخصیت اجتماعی این افراد نیز ثمره‌ای نداشت جز همان مرگ اراده. در واقع با حضور الگوهای اشرافی، نوعی میل به دنیا در مردم پدید آمده بود که امکان دستیابی به آن هم وجود نداشت. حسرت زندگی مرفهانه از مردم چیزی ساخت که امام حسین(ع) در خطبه منا آن را اینگونه بازگو می‌کند: «مستعبد مقهور»! یعنی مردم دچار بردگی شدیدی شده‌اند که عزم و اراده را در آنها کشته است.

■ **فساد اقتصادی**

امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه در وصف سیاست‌های اقتصادی حکومت بنی‌امیه می‌فرماید: «فیتخذوا مال الله دولا و عباده خولا». امویان بیت‌المال مسلمین را به عنوان مال شخصی قلمداد و هرگونه بخواهند در آن تصرف می‌کنند و پاسخگو به هیچ یک از آحاد جامعه نیستند. اساساً دعوای میان ابوذر و امویان بر سر اینکه اموال موجود در خزانه، مال الله است یا مال مسلمین برای آن بوده که امویان نتوانند در اقتصاد فساد کنند و در نتیجه جامعه را تباه سازند.

طبیعی است اگر امویان اموال را همانند مال شخصی در اختیار بگیرند و در آن بتازند، بندگان خداوند متعال و افراد جامعه نیز به بردگی آنها درمی‌آیند. بردگی یعنی همان مرگ اراده و شخصیت که عزم را دود و امام در این خطبه به آن اشاره می‌کند.

■ **نهیلیسم عقیدتی**

سرانجام چنین ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این می‌شود که بخش مهمی از مردم در جامعه اسلامی به سبب محرومیت از کنشگری سیاسی و دچار شدن به فقر اقتصادی، اسلام محمدی و توحید را ناتوان از اجرای عدالت و آزادی دیدند، یعنی نوعی پوچی و نهیلیسم پدیدار شد که با خود زمزمه می‌کرد: «از اسلام هم کاری برنمی‌آید.»

چنین جامعه‌ای به جای آنکه حرکتی کند، چون ملجأ آرزوها و رؤیاهای عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه را بر باد رفته دید، در انتظار معجزه‌ای نشسته بود. عزم و اراده تغییر چنان مرده بود که افراد می‌خواستند بدون دادن هرگونه هزینه و بدون هرگونه اقدام یاری‌گرانه، کسی را بخوانند که معجزه‌وار بر پلیدی‌ها غلبه کند و آنها را از میان بردارد، لذا چون چنین تصوری در شخصیت حسین‌بن‌علی تجلی یافت؛ او را طلبیدند برای دردهای خویش، اما آنگاه که باید به یاری او بشتابند و برای اصلاح هزینه دهند، عزم خلق چنین حماسه‌ای را از خود نشان ندادند.

شاید تعبیر «انا قتیل‌العبره» از امام حسین(ع) که در کلام امام صادق(ع) هم تجلی یافته، اشاره‌ای است بر اینکه سیدالشهدا(ع) قربانی وضعیتی بود که مرحوم فیرحی از آن با «فروخوردگی بغض» جامعه کوفی یاد می‌کند. بغض‌های فروخفته از استبداد سیاسی و اشرافیت اجتماعی و فساد اقتصادی و سرکوب شدن هرگونه آرمان‌خواهی شخصیت جامعه کوفی را از بین برده و آنها را دچار مرگ اراده کرده است.

■ **۲فاز مبارزه**

نتیجه آنکه امام حسین(ع) آنگاه که در مقام توضیح هدف خروج و قیام خویش است، طلب اصلاح امت جد خویش و امر به معروف و نهی از منکر به معنای اصلاح ساختارهای برآمده از نفس اماره امویان را مطرح می‌کند، سپس با امت بدون عزم مواجه می‌شود، خون خود را بذل کرده تا امت را از جهالت و حیرت ضلالت نجات بخشد (لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله)؛ بذل خونی که منجر به احیای اراده و عزم امت شود.

اینجاست که می‌بینیم امام حسین(ع) نهضتی را رقم زده که دو فاز مبارزه با ظلم در سطح ساختارهای حکومتی و مبارزه با مظلومیت و بی‌ارادگی و «توسری‌خوری» را پیش برده است. خلط میان این دو سبب بسیاری از تحلیل‌های اشتباه شده که گویی امام حسین(ع) صرفاً درصدد امر به معروف حاکمیت بوده و از منکرهای امت و جامعه اسلامی چشم پوشیده است، پس در وضعیت فعلی باید اولویت را از اصلاح منکرات کف جامعه برداشت و به ایرادات حاکمیت معطوف کرد.

چنین نگاهی به عقیم کردن نهضت حسینی منجر می‌شود، زیرا همانطور که مردم کوفه نقش حضور اراده مردم را در کنار اراده اصلاحی امام نادیده گرفته و معجزه‌وار دنبال تغییر بدون هزینه و تلاش بودند، این افراد نیز گویی هیچ نقشی برای حضور اراده مردم قائل نیستند که اگر بودند، باید می‌دانستند اصلاح امت و پیراستن آن از منکرات، عنصر اراده مردم را برای اصلاح مشکلات حاکمیت به میدان می‌آورد.

اندیشه دینی

حکومت و شهادت، هیچ یک هدف قیام سیدالشهدا(ع) نبود

حسین(ع) متواری یا حسین(ع) قائم؟!

■ روح‌الله شمسی کوشکی

یک سؤال اساسی پیرامون نهضت امام حسین(ع) این است: هدف قیام سیدالشهدا(ع) «شهادت» بود یا «حکومت»؟! اندکی بررسی نشان می‌دهد این بحث اصلاً تازه نیست. این همان بحث قدیمی کتاب جنجالی «شهید جاوید» پیش از انقلاب است که علمای قم را هم دو دسته کرده بود و حتی بسیار قدیمی‌تر از آن در کتب شیخ مفید و شیخ طوسی هم ردپایی از این مسئله وجود دارد. جالب آنکه مقام معظم رهبری در خرداد ۱۳۷۴ در خطبه‌های نماز جمعه به این سؤال پاسخ داده‌اند. ایشان معتقدند هدف قیام سیدالشهدا(ع) نه رسیدن به «حکومت» بود و نه رسیدن به «شهادت»! اینها نهایتاً «نتیجه» قیام است نه «هدف». ایشان می‌گویند: این فرض که امام بار دیگر حکومت علوی را درست کند با توجه به شواهد تاریخی، منتفی است و نیز این فرض که امام قیام کرده باشد که صرفاً برود تا شهید شود و رضایت خدا را جلب کند هم منتفی است! پس هدف چه بود؟ هدف قیام حضرت این بود که امام یک پیام بزرگ به کل تاریخ برساند و آن اینکه هر زمان فردی مثل یزید بر مسلمین حاکم شد، بر همه واجب است که علیه او قیام کنند، ولو بدانند به شهادت می‌رسند و بدانند خانواده‌شان هم به اسارت می‌رود (چنانکه امام حسین(ع) هم همه این را می‌دانست) تا اینگونه نسبت به این انحراف از اصل اسلام، آگاهی تاریخی ایجاد شود، سپس آیت‌الله خامنه‌ای این روایت را نیز از خود سیدالشهدا(ع) را به عنوان شاهد ذکر می‌کنند: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ الله...» (هرکس سلطان جائری را ببیند که علناً حرام خدا را حلال، عهدهای الهی را نقض، با سنت رسول الله(ص) مخالفت، با بندگان خدا با ظلم و گناه تعامل می‌کند و در برابر او با قول و فعلش تغییری ایجاد نکند، پس حقش است که در جهنم همنشین او باشد).

بدون هیچ شک و تردیدی سیدالشهدا(ع) قبل از قیام خود از جزئیات شهادت خود آگاه بود. ایشان با علم به شهادت خود به سمت مکه و سپس کوفه و کربلا رفت، همانطور که امیرالمؤمنین(ع) با علم به شهادت خود به محراب مسجد کوفه عزیمت کرد. امام حسین(ع) نه تنها قبل از قیام، بلکه از کودکی و نوجوانی، از زمان، مکان و چگونگی شهادت خود و یارانش آگاه بود! بارها پیامبر(ص)، پدر، مادر و برادر بزرگوارش او را از نحوه شهادتش باخبر کرده بودند و روایات در این زمینه متواتر معنوی است! خود امام هم در مکه به محمد حنفیه گفته بود: پیامبر(ص) را در خواب دیده‌ام که به من فرمود: «اُخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ اَنْ یراک قَتیلا... إِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ أَنْ یریهُنَّ سَبایا». قیام کن! خدا دوست دارد تو را کشته و خانواده‌ات را اسیر ببیند! ایشان به محمد حنفیه گفته بود که در مکه نمی‌مانم تا یزید با کشتن من در مکه، حرمت سرزمین مقدس را نشکند و همه این نکات (به ضمیمه مباحث مربوط به «علم امام») دلالت بر این دارد که امام کاملاً آگاه به سرنوشت خویش بود، اما این آگاهی امام از شهادت خود مانع این نبود که امام به حق شرعی حاکمیت خود تأکید نکند و آن اصل پیش گفته را برای تاریخ باید مشخص می‌کرد! لذا در نامه خود خطاب به سران کوفه فرمود: انّی أحقّ بهذا الامر حکومت لقرابتی برسول الله».

بحث دیگر در همین راستا این است که آیا سیدالشهدا(ع) «قیام» کرد یا «خروج»؟! منظور پرسش‌کنندگان از «قیام» براندازی مسلحانه و منظورشان از «خروج» این است که: چون امام حاضر به بیعت با یزید نبود، جانش در خطر بود و برای امنیت جانی‌اش از مدینه فرار کرد! خب با آن مبنایی که گفتیم، پاسخ به این سؤال هم معلوم می‌شود: وقتی امام از ابتدا می‌دانست که در کربلا شهید می‌شود، دیگر فرار به هدف حفظ جان معنا ندارد، همانطور که سفر با اهل و عیالش هم بی‌معنا می‌شود! از طرف دیگر، وقتی امام از شهادتش آگاه است و می‌داند براندازی اتفاق نمی‌افتد، بحث قیام به هدف براندازی مسلحانه هم بی‌معنا می‌شود. نتیجه آنکه امام نه فرار کرد و نه قیام براندازانه مسلحانه بلکه همان نظر رهبر معظم انقلاب. امام «قیام به تکلیف» کرد و تکلیف امام هم همان بود که ذکر شد، یعنی حضرت به مردم آن زمان و کل تاریخ این پیام را برساند که در برابر حاکمی مثل یزید باید قیام کرد، ولو اینکه به قیمت جان امام زمان و جان انسان‌ها تمام شود تا برای همه معلوم شود که چنین حکومتی اسلامی نیست، از این رو امام به دعوت کوفیان لبیک گفت. آنجا که امام در گفت‌وگو با محمد حنفیه بحث امنیت جانی را مطرح می‌کند، به این دلیل است که ظاهراً حضرت نمی‌خواهد در ابتدا ابن حنفیه را از عاقبت خودش آگاه کند!

نکته بعد اینکه اساساً هیچ دو گانه‌ای بین «خروج» و «قیام» وجود ندارد! چون خروج اعم از قیام است. از لحاظ لغوی، «خَرَجَ» وقتی با «علی» متعدی می‌شود به معنای تمرّد و قیام است و در سایر موارد، این قرائن هستند که معنا در محل را مشخص می‌کنند. نکته دیگر اینکه برخی افراد معتقدند حرکت امام حسین(ع) «خَرَجَ مِن» (خروج از بیعت) بوده است و نه «خَرَجَ علی» (قیام) که این حرف هم غلط است! چون «خرج من» وقتی به کار برده می‌شود که کسی قبلش به جایی داخل شده و حالا می‌خواهد از آنجا خارج شود.

در حالی که سیدالشهدا(ع) اساساً داخل در بیعت یزید نشده بود که حالا بخواهد خارج شود. به نظر می‌رسد برخی از این افراد می‌خواهند چهره‌ای مثل عبدالله‌بن‌عمر و عبدالله‌بن‌زبیر و عبدالرحمن‌بن‌ابوبکر، از امام حسین(ع) بسازند. این چند نفر هم با یزید بیعت نکردند و به گوشه‌ای خزیدند و اتفاقاً هراز گاهی نامه‌ای به یزید می‌نوشتند و او را نهی از منکر هم می‌کردند. تحریف‌گران هم می‌خواهند بگویند امام حسین(ع) نیز می‌خواست بیعت نکند و برای حفظ جانش فرار کند و برود در گوشه‌ای بنشیند و هراز گاهی نهی از منکری بکند. این در حالی است که دقیقاً همین پیشنهاد را عبدالله‌بن‌عمر به حضرت داد و حضرت با خشم فرمود: افّ لهذا الکلام. به راستی آدمی که می‌خواهد فرار کند، به سمت مکه (مرکز اجتماع مسلمین و آن هم در موسم حج) می‌رود؟ به سمت شهر بزرگ کوفه می‌رود؟ آدمی که می‌خواهد فقط حکومت را نهی از منکر کند، می‌رود در گوشه‌ای فقط خطاب به «حکومت» «مکاتبه» می‌کند نه که برود با «مردم» «مخاطبه» کند، نامه رد و بدل کند، سفیر بفرستد، مردم را تحریک کند. امام می‌خواست یزید نباشد! نه که یزید باشد و صرفاً با او بیعت نکند و نهی از منکرش کند. امام با اساس حکومت نامشروع یزید مشکل داشت. با نظم اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه یزیدی مشکل داشت. امام می‌گفت: مجموعه مسلمین نباید زیر یوغ کسی مثل یزید باشند، نه که فقط من نباشم و با او بیعت نکنم. او به مسلمین زمان خود و همه زمان‌ها می‌خواست بگوید: نباید کسی مثل یزید هیچ وقت حاکم بر شما شود، ولو اینکه برای رسوا کردنش جان بدهید. فکر می‌کنید که مستکبران عالم با کدام «حسین»(ع) بیشتر راه می‌آیند؟ حسین فراری یا حسین قائم؟!